

# تاریخ قضاوت خواهد گرد ساعت چه برود و چه بماند تاریخ او را مرد وطنپرستی خواهد شناخت

و سرمایه ایران را بچند لوله  
کاغذ روزنامه فروخته اند ،  
و باصیانت ملی و تمامیت ارضی  
و حفظ استقلال ایران بازی  
می کنند . . . .

ایران را نمیشود فروخت ، نفت  
ایران را نمیتوان تسلیم بیگانگان  
کرد ، وطن را نباید با اعمال سوادت  
نود .

هر کس با این خاله قدس  
خیانت ورزد ، دیر یا زود جزای  
اعمال خویش را خواهد دید  
در سر بنجه قهر و انتقام ملت از پای  
در خواهد آمد .

تجربه تاریخ این اصل مسلم را  
قابل انکار نمی شمارد !

آقایان ! خجالت بکشید  
بقیه در صفحه ۲



محبت و احترامی که ملت ستدیده  
ایران در مدت این سه سال اخیر  
نسبت بمتفقین عزیز خود مبذول نموده  
است ، چیزی نیست که بزودی از خاطره  
ها فراموش شود ، و امری نیست که  
بتوان آنرا با منطقه های پوچ و مهمل  
زایل نمود . . . .

ایرانی متفقین خود را دوست میدارد  
ایرانی با دیدگان پر از مهر و محبت  
به آنها مینگرد ، ایرانی سعادت خویش  
را در راه پیروزی و پیشرفت متفقین خود  
میداند و دلیل آن فداکاریهای درخشانی  
است که در راه آزادی بمثل آورده  
است !

ای شغاله‌های وطن فروش

سرمایه و هستی ایران بیش از چند لوله  
کاغذ روزنامه که شما گرفته اید ارزش دارد

در بیشه ایران شیر شرنه‌ای خوابیده است

این چند نفر مزدور اجنبی  
پرستی که در مسئله نفت غوغا  
و هیاهو برافراخته اند ،  
و میخواهند با این وسیله نیات  
شوم و افکار پلید خود را  
بموقع عمل بگذارند ، هستی





### ای شغالهای وطن فروش

آقایان! شرم کنید!

از آن پیره زن بدبختی شرم کنید که برای امرار معاش کودکان گرسنه خود درمانده و سرگردان است از آن یتیم آواره ای خجالت بکشید که در نهایت عسرت و بیچارگی در حسرت لقمه نانی جان میدهد و ملجاء و امیدی ندارد.

آقایان! بی‌شده ایران خالی

از شیران شرزه نیست، شما شغالهای مکارید که میخواهید ما را بدبخت و بدنام کنید و دست و پا بسته تسلیم دیگران نمائید ای مرگ بر شما!

### سؤال

از برزن دو شهرداری

روز جمعه دوازدهم آبان ساعت ده صبح شخصی راجع به ناانوائی دروازه شمیران شکایت کرده بود که توی خمیرنان آب کثیف و گندیده جوی را ریخته و بخورد مردم داده است آیا راجع باین قسمت چه تصمیمی اتخاذ نموده اید و نتیجه این عمل که مربوط به بهداشت عمومی اهالی است بکنجا رسیده است؟ درانتظار پاسخ هستیم

«لاهوئی»

### ندارد!

- مالدار از رنج مزدوران خبر دارد؟ ندارد!
- آه مسکین بر دل منم اثر دارد؟ ندارد!
- گر که درد نیا نباشد زحمت مزدور و دهقان گنج شاه و جیب دارا سیم و زر دارد؟ ندارد!
- قوه کار از نباشد، از بی تولید ثروت کارگاه و آلت و ماشین نم دارد؟ ندارد!
- جان دهد دهقان و خان از رنج اوسرگرم و راحت رحم میخواهی از این ناکس، مگردارد؟ ندارد!
- کارگر راهم یکی ز آلات استحصالی دانه خواجه ز اوجز منقمت چشم دگردارد؟ ندارد!
- درد دهقان و نجات قلمه از سرمایه داران چاره می جز انقلاب کارگر دارد؟ ندارد!
- «مرد لاهوتی برای قلمه و ننود شکوه:»
- «هیچ شاهی بنده از این خوبتر دارد؟ ندارد!»

### وقتی يك خانم ایرانی گردش میروند



اگر شیک باشد

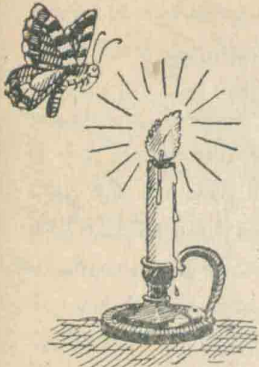
۹۳ نفر باو عمد آنته میزنند  
 ۱۳۰ مرد باو متلك میگویند  
 ۸۶ مغازه بارچه فروشی سر خواهد زد  
 جلوی مغازه ۱۹۰ آلبوم فروشی و عکسهای آرتیست می ایستد  
 اگر سینماها باز باشند برنامه همه آنها را خواهد دید!  
 باتمام دوستان و آشنایان خود در خیابان صحبت خواهد کرد  
 زیادت از ۹ بار کیف خود را باز کرده و آرایش را مرمت می کند  
 ۱۶ بار بچوانانیکه دنبال او افتاده اند: مزخرف گمشو خواهد گفت  
 دوست بار برای اینکه بداند بوکله موهایش بهم نخورده باشد دست بوهای خود خواهد زد  
 و با تمام این تفصیلات فقط يك قوطی بودر و يك اوله ماتیک خواهد خرید. و با یکسرد تازه آشنا خواهد شد

اگر شیک نباشد

نیمساعت در دکان ناانوائی خواهد ماند!  
 یکربع باقصاب و سبزی فروش چانه خواهد زد  
 ۱۸ بار چادر نماز خود را محکم خواهد کرد  
 سه بار بمغازه قند و شکر برای خرید قند و شکر با کوبن تازه خواهد رفت!  
 ۵ مرتبه دستمالی را که پول در آن بسته بازمی کند!  
 برای پول خورد با همه کسبه دعوا خواهد کرد!  
 ۲۳ بار بچه کوچک خود را کتک خواهد زد!  
 یکقران تخمه هندوانه خواهد خرید!  
 اگر گفتید چه فرقی مابین این دو زن موجود است؟ «سیم»

«هما»

### پروانه!



ای پروانه زبیه! وقتی ترامی بینم که دیوانه وار بشمع نزدیک میشوی و خود را به آتش اشتیاق میسوزانی! سرشک شادی از دیدگان غمزده ام جاری میشود! بغوشبختی تو حسد میورزم و سعادت را آرزو میکنم!  
 آری من بتو، بتوئی که دیوانه وار میسوزی، بتوئی که جان عزیز را فدا میکنی و درس مهر و وفا میاموزی رشک میبرم! زیرا ...  
 زیرا، ای دلداده سعادت مند، تو جانی در بی جانانی فدا میکنی، در کنار شمع میسوزی، خاکسترت در پای او میریزد، شمع تو نیز لرزان لرزان می سوزد، قطره قطره اشکهای خود را بر بیکر زیبای بیروحت فرو میریزد! بدبخت شمع! در کنار تو، پهلوی آرامگاه ابدیت، آنجا، آنجایی که هزاران امید و آرزو را مدقون میسازد آنقدر میسوزد و میگریزد، تا ترا در دریای محبت خود غرق میکند!

\*\*\*

ولی ... ولی من و آنانکه چون من دلی جریحه دار، فکری پریشان، روحی خسته دارم، ساعتی در کنار شما دلدادگان خوشبخت نشسته، اشکها ریخته، ناله ها نموده و با قلبی داغدار بروح پاکتان درود میفرستیم!

### توفیق

وارد بیست و سومین سال خدمت گزاری خود گردید  
 جریده فکاهی و شیرین توفیق یکی از بهترین روزنامه هائست که در پایتخت ایران منتشر می شود و خوانندگانش گان با وفا و دائمی بسیار دارد  
 ما این موفقیت را به دوست عزیزمان آقای محمدعلی توفیق و هیئت تحریریه توفیق تبریک میگوئیم و امیدواریم این جریده مصور و فنی خدمات شایانی را نسبت به ملت انجام دهد





- ۵ -

یوسف هزاره موفق شد با عده نسبتاً معتدله در حدود جام و باخرز افراد مسلح تهیه کند و دستجات چند نفری اطراف هم با مکاتباتی که گردید بدسته او در جام باخرز پیوستند و به انکاء این عده کم کم صدای خود را بلندتر کرده و علنا داعیه هائی برخلاف حکومت ملی و قانون اساسی ابراز میکرد حتی بفرماندار ورؤسای دوائر اغطار کرده بود که خراسان را ترک نمایند .

در این موقع آقای منصور به استانداری خراسان منصوب و از تهران حرکت نمودند .

ناگفته نماند که هنگی هم قبلا از مرکز برای تشکیلات لشکری خراسان اعزام شده بود که در راه بودند .

آقای منصور در بین راه بوسیله قاصد اطلاع یافت که سولت السلطنه مابین راه نیشابور و مشهد بادسته جات خود کسین کرده و مقاصد سولی دارد بدینجهت آقای منصور برای کم کردن راه با تلفن خبر ورود خود را از راه نیشابور میدهد ولی از راه قوچان ناگهان وارد مشهد میشود .

روز بعد عده قوای دولتی که از راه نیشابور بمشهد می آمد در سه راهی جام و مشهدریاط «سنگ بست» با قوای یوسف هزاره تصادم نموده و از طرفین عدهای مقتول و مجروح و یوسف هزاره با عده خود بطرف جام و باخرز فراری میشود .

در آنجا علم یابگیری خود را بر افراشته و مشغول همه گونه تمدی می کرده .

پس از چند روز که قوای دولتی در مشهد استقرار یافت مأمور سرکوبی یوسف هزاره شده و در چند تصادم همه جا یوسف فراری و بالاخره با عده معتصری بکلات نادری متحصن میگردد

با وجودیکه حصن کلات بمحکمی معروف است ولی چون همراهان هزاره دل گریخته و غیر قابل اعتماد بودند و دستگیری او مسلم گردیده بود لذا ناچاراً در مقام تشبث برآمده همان ایادی که در تهران معرک او بودند دولت را وادار بقبول اعتذار وی نموده و سرتیب نخب جوان مأمور سرکوبیهم که تطهیح شده بود برخلاف نظر استاندار نظر موافق بهفو و بخشایش او داده بشرط اینکه دیگر بخراسان برنگردد .

بالاخره بطهران اضار چندی در خارج شهر و بعد در شهر مشغول گردش گردید .

خلاصه اینکه در نتیجه عملیات مذکور این آقا عده ای قریب ۵۰ نفر از طرفین در خراسان مقتول و بیش از دو میلیون تومان پول و اساسیه و گوسفند مردم بیچاره بمارت و در همین حدود هم دولت متضرر گردید

**اعلیه حضرت در مشهد**

در اواسط سال گذشته که اعلیه حضرت شاه در مشهد بودند گزارش میرسد که « یوسف هزاره با لباس مبدل بوسیله اتوبوس تا سه راهی مشهد و جام و تهران آمده و از آنجا پیاده شده بوسیله اسبی که قبلا برای او آماده بوده است شبانه خود را بیکی از قراه تا به نیشابور رسانده و روز بعد با اسب دیگری بطرف باخرز رفته است » - برسیدن این گزارش از طرف امنیه یک نفرستوان یکم بنام جنتاش با ۵ نفر امنیه مأمور میشوند که مشارالیه را ملاقات و نصیحت نموده بمشهد دعوت نمایند تا از پیشگاه همایونی برای ترقیه احوال او تنالی خود ستوان مذکور بقصد این دعوت حرکت و سرگامان بده اشتواف از قراه شهرنو باخرز بیوسف هزاره میرسد ولی قبل از ورود بده اطلاع پیدا میکند که ۱۲ نفر سوار مسلح بابوسف هزاره هستند ناچار عده ۵ نفری خود را در خارج قلعه مخفی نموده و همصفا وارد قاه شده و اجاره ملاقات میبخواهد .



- ۴۴ -

بساعت نگرستم ، پنج بود ، پنج بعداز ظهر بود ، دو ساعت وقت داشتم ، برای انجام يك نقشه ! این وقت گرانها بود . . .

سه قفل بزرگ خریدم ، لابد میبرسی برای چه ؟ . . .

اوه ! پدر ، خودت بهتر میدانی که خانه او با کلبه فقیرانه‌ی من چقدر فرق دارد ، این قفلها را برای بستن درهای خانه او خریدم ، درست سر ساعت شش و نیم قفلها را بکار زدم ! بنو کر خانه او پول دادم ، بوسیله پول با او دوست شدم ، پول خیلی کارها میکند ، پول پاکترین دامنها را بزمن میندازد ، پول درخشانترین چشمها را کور میکند . . . پول او را مطیع کرد ، پول او را رام کرد ، پول او را متقاعد کرد ، پول او را بزانو درآورد ، پول را گرفت و نردبان آنها را خورد کرد ، پایه های نردبان را بدور انداخت . . .

او ، يك ربع بوقت مانده بسوی درآمده بود ، آنرا بسته یافته بود ، وحشت زده بطرف درهای دیگر دویده بود ، آنها هم بسته بودند ، یکساعت تمام با مشت های کوچکش بدر کوفته بود ، اما این تقلاى او فایده ای نداشت ، من فکر همه کارها را کرده بودم ، شوfer يك تاکسی را با خودم همراه کردم ، تاکسی او را در اختیار گرفتم ، باوسیردم که سر کوچه بایستد ، همینکه آنها آمدند و آدرس دادند ، بدون معطلی بطرف شیران بروم ، و در سر شفی کیلومتری پیاده شان کند . . . . .

آنها در ساعت هشت و نیم در را شکسته بودند ، و او بالهایت اضطراب بکوچه دویده بود ، تاکسی . . . تاکسی ! شوfer فوراً جلو آمده بود ، هر دو بسرعت سوار شده بودند ،

تاکسی بطرف شیران پیچیده بود ! او در لحظات اول چیزی نفهمیده بود ، زیرا شدت خشم و حرارت قوه ادراک را از او گرفته بود ، وقتی متوجه میشود که شوfer تاکسی را يك کیلو متر از شهر دور میکند . . .

صدای فریاد او بر میضربد ، ناله میکند ، استغاثه مینماید ، نفس میدهد ، ولی شوfer با نهایت خونسردی تاکسی را میراند و به تهدید های او وقتی نیکنماید . . .

پدر جان تصور نکنی آنها را تنها گذارده بودم ، یکی از دوستانم بنوان شاگرد شوfer همراه آنها بود ، مواظب بود ، و درست سر شش کیلومتری شیران آنها را پیاده کرده بود !



# آخرین درمان!

مدتها است که فریاد استمداد ملت بگوش میرسد. همه از وضع زندگانی خود، از دزدی و چاقو کشی، از قتل و غارت، از نا امنی جاده‌ها از خون‌سردی و بیاعتمادی زمامداران، از نا پاکی و لثامت نمایندگان ناراضی هستند، همه طلب مساعدت و تقاضای کمک مینمایند ولی چشمهای کور وزیران بی تدبیر و گوش های کر نمایندگان تحمیلی ما بدهکاران ناله ها نیست ملت مستمشکیده ایران نمیخواهد بداند که مستوجب چنین عذاب و شکنجه ای است، نمی خواهد بداند که ایالت زمامداران صالح و پاکدامن را با این روش خون‌سردانه که پیش گرفته است ندارد. نمیخواهد درک کند که خودمقصر و گناهکار است زیرا اگر ایرانی غیرتمند بخواهد متحمل ننگ و خواری نگردد. اگر بخواهد در زیر پنجه های خونین یکسده دزد و غارتگر که بنام لیدر و رهبر برگرفته ما سوار شده اند واقع نشود و مرگ تدریجی را سیر نکند، اگر بخواهد مفهوم آزادی و استفاده از حقوق دموکراسی را درک نماید، اگر بخواهد

## بوی نفت!

شنیده بودیم که بوی نفت آدم را گیج میکند، ولی نمیدانستیم روزی مملکت هماغشتی را هم گیج خواهد کرد!

مخالف سیاسی خارجی، مخالف مطبوعاتی ایران، مخالف سیاسی داخلی همه گیج هستند و اجنبی پرستان راهی را در پیش گرفته اند که مقصد آن تا اندازه ای نامعلوم بنظر میرسد شاید نطق دکتر مصدق که مانند بمب صدا کرد عقیده راسخ ملت ایران را بگوش جهانیان رسانیده باشد پس دیگر چه خبر است؟

## يك نکته

بنگاه سام روی «ایران ها» مهرزده است که: «غیر قابل فروش»! آبار است می گوید؟

را از شر اینهمه دزد و جانی خلاص کند زالوهای ناهمواری را که بر بیکر نحیف مین چسبیده اند از دم تیغ بگذرانند و یک ایران جدید بسازد جز این راه علاجی نیست آخرین درمان عید خونت است. تا خون نا پاک تپیکاران ریخته نشود تا مین فروش بچوبه دار آویخته نشود روزگار سیاه ما اصلاح نخواهد شد و با افراطی که در تحمل اینهمه مصائب پیش گرفته ایم هیچگاه حق حیات نخواهیم داشت.

## اول دشت

### بنام نفت

بعضی مدیران جرابدی که دلشان برای واگذاری نفت غنچ میزند، این روزها بادمشان گردو میشکنند و خیال دارند بعضی روزنامه‌های خود را بومیه کنند زیرا بنام نفت دشت خوبی کرده اند چند تن کاغذ لوله‌ای خیال آنها را برای مدتی راحت کرده و اکنون می خواهند با همین کاغذها به مملکت و ملت خدمت نمایند!

باین ناز شست دبی دستخوش

## اعلام جرم

حضرت آقای مدیر، آخر این چه مملکتی است؟ بنده روز آن چه از کار و کاسبی خود دست کشیدم! يك پدر آمرزیده ای آمد ما را خبر کرد گفت بیا برویم امروز شلوغیه! ما هم که خبر از هیچ جا نداشتیم آمدیم خیابون نردوسی، مارا چپوندند توی جمعیت. رفیقمون گفت امروز ظاهر ناهاار مفتکی بهت میدن، هم دوتومن حق الزحمه میکیری، کاری هم بکسی نداشته باش فقط تا زورت میرسد داد بزن بگو «مرده باد».

چون شما نباشد مرگ سه تا دونه فرزندم حلقم پاره شد بسکی جیب زدم و گفتم «مرده باد».

هیچی هم نمیدونستم بکی میگم خلاصه، ظهر شد دست از پا دراز تر، نه تونستیم نون و آب بیچه ها را روبرو کنیم، نه دوتو منی با دادن. حتی حاضر شدم دوتومن را بنصف مصالحه کنم بی انصاف‌ها مارا مغرور کردن.

ترا خدا توی این ولایت آدم به کچا بره شکایت کنه، حالا من پول «مرده باد گوئی» را از کی بگیرم که الهی خدا انتقام مرا از کسیکه آنروز گولم زده بگیره. والله گولم داره می سوزه.

لدا بدینوسیله اعلام جرم خود را تقدیم میکنم

# شرکت حضرت امیر

## در میتینگ حزب توده!!

روز جمعه گذشته مولای متقیان حضرت امیر مؤمنان در میتینگ حزب توده شرکت فرموده بود بدون اینکه روح مبارکش از چگونگی قضایا مطلع باشد.

رندان سینه چاک، یعنی پیشوایان معظم حزب توده، برای شیره مالیدن سرملت شیعه و افعال آنها و تظاهر باینکه حضرت امیر هم جزو رفقا (ا) است، تمثال شریفش را بالای سر در محلی که اولین نطق از آنجا شروع شد نصب کرده و در زیر سایه او شروع بدرفشانیهای مشمشمانه ای که همه میدانیم (ا) کردند.

قربانت بروم یا علی، در زنده بودنت آنطور با تو رفتار کردند و پس از رحلت هم هنوز در کشاکش نادانی بیروان خود هستی. تمثال ترا برای انجام مقاصد پلید خود دستاویر قرار میدهند و با تظاهر بیرستییدن تو مردم را گول میزنند.

صد رحمت به این ملجم!

## جنگ تن به تن!

چند روز است در کوچه مهران که تازگیها به «شیرطان بازار» معروف شده است جنگ تن به تن سختی بین مسلمانهای خراج چی و کلیسیای قالب کن ا برپاست و تاکنون تلفات بسیاری

## برابری

تا چند چنین زیون و مضطر باشیم - يك لحظه نشد که بی سرخر باشیم! یا این نگذاشت یا که آن مانع شد با جمله جهانیان برابر باشیم

بجهانیان بفهماند که ایرانی سیاه چشم زنده است نباید بدزد و غارتگری که در پشت میز نشسته حق حیات بدهد نباید بوکیل تحمیلی و لیدر مین فروش رخصت لیدن روی کرسیهای نرم بهارستان و باگوشه اتومبیلهای شیک و قشنگ بدهد.

ملتی که آرزوی آزادی دارد. ملتی که از شدت تحمل درد ورنج خسته و فرسوده شده است، ملتی که بیست سال تمام در زیر فشار حکومت جابرانه ای بوده باندازه این سال زجر نکشیده است باید در فکر اصلاح حال خود باشد باید دست عمل از آستین تأمل پدر آورده آزادی را برای خود بسازد و برای اجرای این منظور مقدس

و نیل بمقصود، آخرین درمان و راه علاج يك مشت خون نا پاکی است که باید ریخته شود. باید بیکروز جلوی این اتومبیلهای سه رنگ را بگیرد و مشت های آهنگین خود را بر مفرات وزیر بی تدبیری که جز پول هدف و مرامی در زندگانی ندارد بکوبد. باید این نمایندگان تحمیلی را بزور اردنک



ناصر نظامی

# تبر روزنامه نویسی!



حکایتی بغاطر دارم ، حکایت کوچکی که نمیدانم در کدام کتاب خوانده ام ، حکایتی که نمیدانم از چه کسی شنیده ام !

لا بد اگر شما هم مثل « کلبله » فضولی کنید و بپرسید ، « چگونه بوده است آن حکایت ۱۲ » منم مثل « دمنه » با يك طمانینه مخصوصی خواهم گفت که :

این قبیل روزنامه نویس های تازه کار هستند ! هرکس از خانه خاله قزی خود قهر میکند ، فردا يك امتیاز روزنامه میگیرد ، وارد عالم مطبوعات میشود چرکه سیاست را بهم میزند ، ملت را در سر انگشت میرقصاند !

رقص عربی ندارد ! ملت برقصیدن عادت کرده است ، شش هزار سال است این مردم

آوردند مرد بیچاره ای مورد حمله و هتاکی يك روزنامه نویس تازه کار قرار گرفت: دلش سخت شکست و برای شکایت بدفتر روزنامه آمد ، در اثنای صحبت قلم روزنامه نویس از روی میز بزمین افتاد، مردك شوریده بخت گفت :

« جناب آقا ! تبر خود را از روی زمین بردارید ! روزنامه نویس خندید و گفت : « جان برادر ! این قلم است نه تبر ... »

مرد بیچاره جواب داد : « آقا جان ! هر چه هست تو با آن مرا و خانه ام را خورد و ویران کردی ! »

خوب ! حالا که این حکایت را برای شما نقل کردم ، بیایید و بنشینید و کلاه خودتان را « اگر دارید » قاضی کنید ، به بینید امروز از این روزنامه نویس های ناشی چقدر زیاد داریم ؟

بعهدالله و الله چیزی که از سرمان هم يك وجب و نیم زیادتر است ،

## سئوال

از رئیس اداره تربیت بدنی صدقیانی که دارای کوچکترین مدرک رسمی ورزشی نیست ، مطابق کدام يك از موازین قانونی در آن اداره مشغول کار « است ؟ »

چرا باید پول مردم بدبخت این مملکت بجهت کسانی ریخته شود که شب و روز در بار کافه ها باز نهای مبروفه هم آفوشند ! ؟

مگر خوب بازی کردن فوتبال - آنهم در عهد عتیق - دلیل مریی بودن و پول گرفتن است ؟ مگر سرمشق ورزشکاران جوان ما باید مردی باشد که همه به بی تربیتی ، به قلدری ، به فساد اخلاق او اذعان دارند ؟

پاسخ دهید .

## قانون

گویند که قانون ره حق میبوید تبعیض چرا در ره آن میروید تا قوه حاکمه بود از اشراف قانون همه جا زور بیا می گوید

عصر مشمش دموکراسی ناشر انکار ملت است ، آئینه تمایلات عمومی است اینها نمیدانند که روزنامه نویسی بمعنای واقعی کمتر در ایران وجود دارد ، و بقول آخوندهای بی وضوین « اراجیف » و « مهملات » از جای دیگری به روزنامه ها میرسد ، و از سرچشمه دیگری آب میخورد

شبههائی که در رادیوهای بیگانه از روی روزنامه های انقلابی ما گفته میشود ، آش شام شور با نیست که از زیر دست چند شاگرد آشپز کودن و رقیو بیرون می آید ، و روح ملت ایران از آن شیر ندارد .

این خبرها را اینگونه روزنامه نویسا بنام ملت « قالب » می کنند !

شمارا بخدا ! اگر بگویم خانه ایران راهم چند روزنامه نویس وطن فروش خراب کرده اند ، حق بجانب من نیست ! ؟

خوش باور میرقصند ! بهر سازی میرقصند ، آتقدرخوب میرقصند که بیگانگان خیال میکنند همه آنها را قاصند !

ولی ...

جواب این رادیوهای خارجی ، جواب این خبر گزاریهای بیگانه را چه کسی میتواند بدهد ! ؟

این رادیوها ، این خبر گزاریهها ، خیال میکنند روزنامه های مولود

## ماشین نویسی



تا ما را خانم هم در اداره کل بخش ماشین نویسی بود ! از آنجا بیکه حس حسادت و خود نمائی جزو صفات اصلی زنهاست ، تا ما را هم تصمیم می گیرد سرش را آل کارسون کرده و فر شش ماهه بزند !

روز دوم و سوم برج خانم ماشین نویسی بول زیادی همراه برداشته و به آرایشگاه می رود !

حسن میخواستی امروز بول دار شوی ؟

- البته که میخواهم ،

- پس من در ازاء بولیکه بتویی بقیه در صفحه ۷

## پیام

# رئیس جمهور امریکا بملت ایران!

## امریکا با ما چه خواهد کرد!

### يك سر مشق رفتار دول قوی نسبت بدول ضعیف!

بطوریکه اطلاع بدست آورده ایم آقای روزولت رئیس جمهور امریکا نامه ای رسماً و بوسیله سفارت ایران در واشنگتن بدولت ایران نوشته که مفاد آن بقرار زیر است :

چون دولت و ملت امریکا بهر ائمی متفقین خود برای حفظ آزادی ملل و دول ضعیف در برابر دول قوی و متجاوز نبرد می کنند و چون دولت و ملت ایران در طی چهار سال جنگ با نهایت صداقت و قدرت خویش جان و مال خود را فدای پیروزی متفقین کرده بنا بر این دولت امریکا مصمم است و خود را موظف و متعهد می شمارد که نسبت بملت و دولت ایران و حفظ حقوق و صیانت و استقلال آن قسمی رفتار کند که برای رفتار سایر دول قوی نسبت بدول ضعیف نمونه ای بارز و مشخص تواند بود .

بقرار اطلاع متن این نامه تلگرافاً از واشنگتن بتهران رسیده است



از استاد بزرگوار آقای ملك الشعراء بهار

## سلام استاد بهار بهند بزرگ

باز غنک فکرم جولان گرفت  
تا خیال نقش روی هند بست  
بابل فکرم خوش آوازی نمود  
بسته ام پاتاوه بر پای نیاز  
دل اسیر حلقه زنجیر هند  
بس ملاحظتها در آن خاک و هواست  
آن رنگ زاری که خاکش عنبر است  
فکرها رنگین و رنگین خوبها  
لشکر یونان از آنجا رم گرفت  
شده عرب در هند و وحدت پی فکند  
ترک آنجا ترکی از سر وا گرفت  
ایزدی بود آشنائی های ما  
هند و ایران آشنایان همد  
آنکه گندم خورد و دور از غلدماند  
خاک هند از غله دارد بهره ها  
گرچه گندمگون و سبگون آمدیم  
چون فلاطون خم نشینان حقیق  
سافری گیر از می عرفان هند  
یادی از مسعود سعد راد کن  
آنکه چون سمدی سغنگومی نواست  
طبع پاکش مایه دار فکر بود  
با حسن صد لطف گرمی توأم است  
بزم اکبر شد ز فیضی فیض یاب  
طبع عرفی خوش بهضون راه برد  
با کلبش ساحران را نیست تاب  
از نظیری و ظهوری دم مزین  
گر ز تبریز است یا از اصفهان  
خاک آمل دامنش از دست داد  
از مایون گیر تا شاه جهان  
هند بازار خرید ذوق بود  
صنعت و ذوق و هنر ترکیب یافته  
بس روان شد کاروان در کاروان  
و شک غریب گشت بزم اکبری  
بزم نورالدین گلستانی دگر  
بدله گو از شاه تا بانو همه

باز فیلم یاد هندستان گرفت  
یافت ذوقم جلوه طاوس مست  
طوطی طبعم شکر خالی نمود  
تا شود در هند آن پاتاوه باز  
جان فدای خاک دامنگیر هند  
هندراکان نم خواندن رواست  
خار او چپا غش نیلو فر است  
رنگ بیرنگی عیان بر رویها  
عبرت از کار بشی آدم گرفت  
عاقبت آنجا عرب هم نی فکند  
فارسی بود آنکه آنجا با گرفت  
آشنا داند صدای آشنا  
گر نه همرنگند از یک عالمند  
در سر اندیب آمد و گندم فشانند  
رنگ آن گندم عیان بر چهره ها  
هر دو از یک خرمه بیرون آمدیم  
و از فلاطون و دیوجن اسبقیم  
نوش بادا پارسی گوینان هند  
بعد یاد رومی استاد کن  
بلبل گلزار دهلی خسرو است  
صد هزاران بچه زاد و بکر بود  
در کلامش آتش و گل با هم است  
پادشاه شاعران بودش خطاب  
و کزین بیراهه ها چون راه برد  
کس نگفت آغوشه بیتش را جواب  
هند و ایران را دگر بر هم مزین  
هست صائب طوطی هندی زبان  
لاجرم طالب بهندستان فتاد  
شاعران را هند بود آرام جان  
هند یکسر عشق و هور و شوق بود  
در صفاهان و هری ترتیب یافت  
تنکهای دل بر از کالای جان  
نشه خوان هر سوهزاران عنصری  
در که نور جهان چای دگر  
پیش یک مصرع زده زانو همه

جوش ایهام و مثل چون موج آب  
کار تاریخ و تنبیح تازه گشت  
در لغت فرهنگها پرداختند  
کار نقاشی بسی بالا گرفت  
صنعت معماری بسی پیرایه یافت  
ثروت و جاه و رفاه و غرمی  
گرچه امروز آن جلال و جاه نیست  
نیست گر آن کروفر نظمی بیاست  
نیست کردهلی زاکبر پرغروش  
ور نامی خندد بهر گل صد هزار  
غالبی آمده اگر شد طالبی (۱)  
بیدلی گرفت اقبالی رسید  
هیکی گشت از سغنگومی بیا  
قرن حاضر خاصه اقبال گشت  
شاهران گشتند جیشی تار و مار  
ای بهار از هند دم با من مزین  
طوطی بازار گمانم من مدام (۲)  
ز آرزوی دیدن یاران هند  
عمر من در زحمت و محنت گذشت  
در چنین هنگامه چالاکی سزاست  
لا علاج از دور بوسم روی هند  
هان سلامی میفرستم سوی یار  
گویم ای هند گرمی شاد زی  
جز یکی نبوه سرا پای وجود  
از جدایی بگذر و مانوس باش  
جز برای یکدلی سالک میباش  
زین قناعت پیشکی برهیز کن  
همت از آمال کوچک باز گیر  
فقر و درویشی تباخت می کند  
با بزرگی و غنی درویش باش  
صنعت و علم و امید و اتحاد  
شمة گویم در استقبال تو  
دزدگی جهاد است و استحقاق نیست  
«گفت حکمت را خدا غیر کثیر  
فارغ از اندیشه اختیار هو

نکته بر هر موج خندان چون حباب  
صنعت انشاء بلند آوازه گشت  
لعیها در دین و حکمت باختند  
خوشنویسی پایه والا گرفت  
ذوق حجاری فراوان مایه یافت  
صلح و عیش و خوشدلی و بیغمی  
هیچکس از راز دهر آگاه نیست  
رفت اگر آن کیف کیفیت بجاست  
میزند هر گوشه دیک علم جوش  
باز نالد قمری بر شاخسار  
شبلی هست از نباشد غالبی  
بیدلان را نوبت حالی رسید  
گفت کل الصید فی جوف الفرا  
واحدی، کاز صد هزاران بر گذشت  
وین مبارز کرد کار صد سوار  
بیش از این بر آتشم دامن نزن  
طوطیان هند را گویم سلام  
میچکد از دیده ام باران هند  
میروم حالی سوی پنجه و هشت  
من نیم چالاک دوران بیوفاست  
گر خدا خواهد بپریم سوی هند  
بیریا تر از نسیم نوبهار  
سال و ماه از بند غم آزاد زی  
قطره قطره محو دریای وجود  
قطرکی بگذار و اقیانوس باش  
محو یکتائی شو و مشرک میباش  
مرکب همت بجولان تیز کن  
تافراز کپکشان پرواز گیر  
در دو عالم روسیاحت می کند (۳)  
با تواضع پادشاه خویش باش  
کسب کن تا وارهی از انفراد  
این نه من گویم که گفت اقبال تو  
جز بلم انفس و آفاق نیست  
هر کجا این خیر را دیدی بگیر  
قوت شوایده پیدار هو  
تهران ۲۴ مهر ماه ۱۳۷۳ هـ

(۱) اشاره به بیت زیر است :

طبعی بهمرسان که بسازی بهالی  
بدنامی حیات دوروزی نبود بیش  
یکروز صرف بستن دل شد باین و آن  
یامتی که از سر عالم توان گذشت  
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت  
روزدگر بکندن دل زین و آن گذشت

(۱) مراد طالب املی و اسدالله غالب تخلص است

(۲) اشاره است به حکایت مثنوی مولوی - بوه بازرگانی او را

طوطی

(۳) اشاره است به حدیث - الفقر سواد الوجه فی الدارین



### بار نیما

هر کس هر چه میخواهد بگوید ماعقیده داریم که مراکز ناساد باید بسته شود زیر انسل ایرانی و شهامت جوانها در اینگونه مراکز از بین می رود

بار نیما که در خیابان شاهرضا با طرز آبرومندی بوسیله خانم های خارجی از جوانان پولدار پذیرائی میکند، تا صبح مفتوح است؛ و در این باربر از جنجال اعمالی مشاهده میشود که دیدن و شنیدن آن هر جوان حساسی رامشتر و از این محیط متفرق مینماید

ما نمیدانیم اداره اماکن عمومی روی کدامیک از موازین قانونی باین بار اجازه داده است که تا صبح مفتوح باشد؟

بقیه از صفحه ۸

### ماشین نویسی

دوم قول بده، امروز موهای پشت سر خانی را که نشانت میدهم، قیچی کنی و هیچ فکر هم نکنی که عاقبت این کار چه خواهد شد! حاضری؟

- اگر پول زیاد بدهی، بله!

- نشانی آن خانم هم اینست که يك گل سرخ بسینه دارد!

حسن مامور، آرایش سر بانوان بآرایشگاه می رود!

تاما را با قر و غمزه زیادی خیابان لاله زار را طلی کرده و خود را به خیابان اسلامبول میرساند؛ و خرامان خرامان پیش می رود!

اتفاقا شمس خانم هم که زن مورد نظر حسن آرایشگاهی است و قرار است سرش را خراب کند، در جلو تامارا قدم میزند؛ و چون می بیند معنی ندارد که زن بزرگ گل سرخ بسینه خود زده باشد گل را برداشته و بر زمین می اندازد!

تاما را که قدری خود نما بود، فوراً خم شده، گل سرخ قشنگ را به سینه خود زده و بر خرید خانم جلویی لعنت میفرستد!

حسن، مامور آرایشگاه هم خشکی نیآورده و بجای شمس خانم، تامارا را عوضی گرفته و موهای پشت سر تامارا را از بیخ قیچی میکند! تا ماما، ابداً متوجه این موضوع نشده و به خیابان می رود!

چون تامارا قدری سفید رو و

### تحقیق کنید بعد

#### بنویسید

در شماره ۵۴ روزنامه زندگی شرحی بعنوان «دوست نادان» نوشته شده بود که به پیچوجه حقیقت نداشت و چنانچه قدری دقت شود متعرض بودن گزارش دهنده معلوم خواهد شد و چون اینجانب از بد و بیش آمد یعنی پاره کردن روزنامه و قیصره نظارت داشتم لازم میدانم عین حقیقت واقعه را شرح دهم تا آقای مدیر محترم روزنامه زندگی تصمیم بگیرند تحقیق نکرده ستونهای روزنامه را بر نکنند!

مخالفین آقای حسن مکرم که تلگراف سر تا پا دروغ و افترای آن ها چندی قبل نشر شده بود باعث شده و تحریک کرده بودند که روزنامه فروشها ضمن داد و فریاد که هم اش توهین بمکرم بود روزنامه زندگی را که ۱۵۰ ریال ارزش دارد به ۶ ریال بفروشند و روی این اصل هر خریدار ناچار بود که با فروشنده يك دو بکند و آن کسی هم که روزنامه را پاره کرد فقط و فقط برای گران فروشی روزنامه بود و الا همانطوریکه تصدیق کرده اید هیچ دوست دانا یا نادانی این عمل را مرتکب نمیشود.

ما از آقای مدیر محترم روزنامه زندگی تقاضا داریم به گزارشهای دشمنان آقای مکرم وقعی نگذاشته اول تحقیق کنند و بعد بنویسند (زیرین)

کمی هم تشنگ بود، زنهای ایرانی گمان می کنند او يك خانم قرنگی است و تازه مد شده است که سرشان را اینطور آرایش کنند! تامارا موقعی متوجه این موضوع میشود که کار از کار گذشته است و ندامت فایده ای ندارد!

شمس خانم هم، تامارا را در خیابان دیده و او هم بطرف آرایشگاه حسن می رود و درازاء دادن پول زیادی درخواست میکند، که سر او را هم مثل موهای آن خانم خارجی آرایش کند!

حسن هر چه اصرار میکند خانم من آنطور سر او را خراب کرده ام بگوش شمس نمی رود!

خلاصه چه عرض کنم، موضوع، نداشتن مو پشت سر خانم ها مد و حسن پولدار و آقای بد جنس هم بآرزوی خود می رسد! و تامارا هم از آنروز خود را بهمه خارجی معرفی میکند!

### چاپخانه سپهر

### آگهی

بنظور اینکه عموم اهالی شهر بتوانند در هر نقطه سکونت دارند باسرع وقت مراجعات بانگی خود را انجام دهند و احتیاج نداشته باشند به اداره مرکزی بانک مراجعه نمایند بانک ملی ایران ده باجه در نقاط زیر افتتاح کرده است:

|                 |  |
|-----------------|--|
| باجه بستخانه    | خیابان سپه جنب بستخانه                             |
| باجه امیریه     | خیابان امیریه روبروی خیابان فرهنگ باساز جواد رضائی |
| باجه شاهرضا     | انتهای غربی خیابان شاهرضا روبروی پمپ بنزین         |
| باجه سپاه       | خیابان سپاه دروازه شیران                           |
| باجه شاهرور     | میدان شاهرور                                       |
| باجه سهراب طرشت | سه راه طرشت  |
| باجه خیام       | چهار راه گلوبندک برای فردوسی                       |
| باجه بازار      | سرای حاج حسن                                       |
| باجه مولوی      | خیابان مولوی روبروی بازارچه سید ابراهیم            |

این باجه ها عملیات ذیل را مانند بانک انجام می دهند:

- ۱ - باز کردن حساب جاری
  - ۲ - باز کردن حساب پس انداز
  - ۳ - قبول برات عهده شهرستانها و تهران برای وصول
  - ۴ - صدور حواله بستی و تلگرافی عهده شعبه ها و نمایندگیها
- بانک ملی ایران از عموم مشتریان خود تمنا دارد هر گاه کوچکترین نقص در عملیات باجه ها مشاهده فرمودند یا کمترین عدم رضایتی از سلوک کارمندان آنها داشته باشند مراتب را لطفاً بر رئیس شعبه مرکزی یا رئیس شعبه بازار یا رئیس اداره بازرسی کل بانک اطلاع دهند تا در دفع آن نواقض اقدام شود و از این راه به تکمیل سازمان بنگاه ملی خودشان کمک فرموده باشند.
- ش ۶۷۸      ۲-۲      بانک ملی ایران

### آگهی مزایده (حراج)

شهرداری تهران اتانیه ولوام کارخانه سنگ دال را واقع در جنب میدان باغ شاه با مزایده حضوری (حراج) بفروش میرساند.

خریدان میتوانند در روزشنبه بیستم آبان ماه ساعت ۹ صبح در محل مزبور حضور بهمیرسانند خریداران باید تمام بهای جنس مورد خرید خود را در جلسه مزایده در همان روز بپردازند و الا پیش پرداخت آنها بسود شهرداری و جلسه بعد مجدداً بهمعرض فروش گذارده خواهد شد. هزینه آگهی مزایده بمعده برنده است.

ش - ۶۸۰      شهرداری تهران

### تنزل بهای مصالح ساختمانی

بهای مصالح ساختمانی از این تاریخ تا آگهی ثانوی در پای کوره بشرح زیر تعیین و با اطلاع عموم میرساند.

|                              |           |         |
|------------------------------|-----------|---------|
| ۱ - کچ کلوخه                 | سیصد کیلو | ۶۰ ریال |
| ۲ - کچ آسپایی                | <         | > ۹۰    |
| ۳ - آهک باصدی ده سنگ         | >         | > ۹۰    |
| ۴ - آجر فشاری                | هزاری     | > ۲۷۰   |
| ۵ - آجر ابلق                 | >         | > ۳۶۰   |
| ۶ - آجر قرمز                 | >         | > ۱۸۰   |
| ۷ - آجر چوش                  | >         | > ۲۴۰   |
| ۸ - آجر نیمه امریکائی ابلق   | >         | > ۲۷۰   |
| ۹ - آجر نیمه امریکائی قرمز   | >         | > ۱۸۰   |
| ۱۰ - آجر قزاقی سفید          | >         | > ۵۰۰   |
| ۱۱ - آجر سبز و سفید چهار گوش | >         | > ۴۰۰   |

متخلفین از اجرای مدلول این آگهی شدیداً تحت تعقیب قرار گرفته و طبق قانون کیفر گران فروشان مجازات خواهد شد.

شهردار تهران

ش - ۶۷۹



## دو افسر لایق و وطن پرست



سرکار سرهنگ حجازی فرماندار محبوب نظامی تهران و سرکار سرهنگ عباسی معاون وظیفه شناس فرمانداری نظامی دو افسر لایق و مبین پرستی هستند که با کاردانی وجدیت خویش انتظامات شهر را حفظ نموده و در قلوب پرمهر اهالی تهران جای گرفته اند



یکمشت رجاله بی سرو پامی که می خواهند با خیال آسوده به چپاول و غارت خود ادامه دهند وجود این دو افسر مبین پرست را سد راه خود می شمارند و لایق گسانی که به لیاقت فطری و استعداد کامل آنها بی برده اند از صمیم قلب موفقت آنها را در انجام خدمات ملی از خداوند خواهند ایرانی بداشتن چنین افسران با شهادتی مقتدر است

## ورزشکاران مشهد گلدانند

### دسته گل تازه ای که صدقیانی بآباد داده است

ورزشکاران مشهد بما مینویسند که چون فعلا بهیچ جا دسترسی نداریم بشمارو میآوریم ، به شمائی که علاقمند ب ورزش هستید ، بشمائی که از ما ورزش کاران ایران دفاع میکنید ، شما از متصدیان مربوطه تربیت بدنی بپرسید که در مدت اقامتتان چگونه بپذیرائی نموده اند ، رفتارشان چگونه بوده است چه عملی را بصورت قانون و مقررات انجام داده اند ، گفتارشان چه تناسبی با کردارشان دارد ؟ چگونه میتوانند به سؤالات شما جواب بدهند ؟

ما چگونه میتوانیم این درد را با خود به مشهد ببریم ، اگر از ما سؤال کردند نتیجه مسابقه های فوتبال شما چه شد ، چه جوابی بدهیم ؟ بگوئیم مردانه باختیم ؟ بگوئیم انشاالله برای آینده تلافی خواهیم کرد ؟ با حقیقت را نشان دهیم ، یا با صدای بلند فریاد زنییم که متصدیان مربوطه « ۱ » حق ما را با مال کردند .

**صدقیانی روح مشعشع و درخشان ما را گشت ؛ صدقیانی اراده ما را پامال کرد ، صدقیانی ما را از ورزش دل سرد نمود !**

مادر مسابقه ورزش فوتبال با شیراز و تهران برنده شدیم ، شش بوئن بدست آوردیم ، باترین و اصفهان مساوی کردیم چهار بوئن بامتياز ما افزوده شد و ما جمعا ده بوئن بدون خوردن گل داریم ، امتیاز ما نسبت ب همه تیم ها بیشتر است ، و مطابق مقررات هر ساله اداره تربیت بدنی بایستی تیم اول و دوم بازی کنند ، تیم اول که مشهد بود ، با تیم دوم که تبریز شده بود بایستی در روز چهارم آبان بازی می کردند و نتیجه را همان روز اعلام مینمودند که برنده کاپ و مدالها تعیین می شد افسوس که دست پلید صدقیانی وارد کار شد ، همان ظاهر سازها در حضور شاه بیان آمد ؛ سه مرتبه آقایان متصدیان مربوطه از تصمیم قرعه کشی

## وزارت راه پاسخ دهد



در ماه قبل دو میلیون ریال تحت اختیار مهندس فتاحی که سابقا مدیر قطار بوده بنام باربری راه آهن شاهی و گونی بانی گذارده شده و ماهیانه مبلغ یک میلیون و هشتاد هزار ریال باختیار تمام مرتضی حفیظی بنام باربری راه آهن بندر شاه گذارده اید و این آقایان ماهها است با رشادت و شهادت مشغول چپاول و حل اختیارات میباشند با کدام نظارت و مراقبت هزینه های قلابی آنان بخرج گذارده میشود تاشرح حال این آقایان و دستیارانش با اینکه برای بنگاه راه آهن آشکار است شرح

## خیانت عجیب

روزنامه خورشید ایران بواسطه نزدیکی بمحل اداره در چاپخانه توده چاپ میشود در شماره گذشته ۱۳۵ پس از خارج شدن مصحح اداره از چاپخانه یعنی بعد از ساعت ۹ شب در چاپخانه در غیر مندرجه در صفحه شش تحت عنوان بیانیه جرایم دست برده شده در زیر چاپ کلمه (نابید) را به (تقیب) و کلمه (تمجید) را به (ملامت) تبدیل کرده و بکلی مفهوم خبر را معکوس کرده اند مرتکب این عمل از طریق قانون تقیب خواهد شد فعلا خوانندگان تصحیح فرمایند

دتر خورشید ایران

## میگویند

از وقتی که آقای استیفانی بیمار شده اند آقای عباس پور که یکی از جوانان فعال ولایت ایران هستند بنگاه مزبور را با نهایت جدیت اداره می نمایند و وسیله ترضیه خاطر ارباب رجوع هستند .

ما موفقت این مرد با استعداد و درستکار را از خداوند منان خواستاریم

## ای رنجبران

ای رنجبران کلاهان تاناف است بیخود دلنات امیدوار و صاف است هستید همیشه زیر دست و رنجور تا مصدر کارهای کل اشراف است

### تک شماره ۴ ریال

جای اداره خیابان نظامی شماره تلفن ۶۶۷۶

**بهای اشتراك**

سالانه ۲۰۰  
فصلیه ۱۰۰